

مغز شکر و بی شکم
که عجب بی سبب است
احد است و ثمار از او منقول
صفت زینار از او منقول

عام را تو به ز کار بد بود
 خاص را تو به ز دید عود بود
 گفت پری اندرین پیشوت
 تو به کن ای جان فخر طوت
 غلاب اندر با باغ غازی
 بلی تا مرت از سر ساری
 غلابان از غولان کم کن
 میان کسان سر سار کم کن
 این حدیث را عقل اندوغم
 وان حدیث که خشت کسب دهم
 از آنکه غایت تور سر کرد
 ز روش من کار با تیسر کرد
 چنبت دزد را با نوز شنبه
 اگر از روی غمت شرابم
 بنیم من که او را دوست دارم
 باز مرد جهان را دم
 روغن دانی نکر ای کجاست
 سر دانی نکر ای کجاست
 بهرم تو نیست نه کجاست
 بهرم تو نیست نه کجاست
 بهرم تو نیست نه کجاست
 بهرم تو نیست نه کجاست